

آن قَدَر اسرارِ توحید و حقایقِ اذواق و مواجید که در
مثنویات و غزلیاتِ وی [=عطار] اندراج یافته در سخنانِ
هیچ یک ازین طایفه یافت نمی‌شود.

مولانا عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۸)

فهرست مطالب

گزارش کار.....	۱۷-۱۵
مقدمه مصحح.....	۸۳-۱۹
پیام روحانی عطار.....	۱۹
ساختار کتاب.....	۶۲
نسخه‌ها.....	۷۳
روش تصحیح.....	۸۱
متن اسرارنامه.....	۲۳۴-۸۷
فی التوحید.....	۸۷
فی نعت رسول الله ص.....	۹۳
صفت معراج.....	۹۸
فی فضیلة اصحابه.....	۱۰۲
المقالة الأولى.....	۱۰۵
المقالة الثانية.....	۱۰۹
حکایت نظام الملک و آن صوفی که رگوه‌ای پُر زَر از نظام خواست و نثار او کرد.....	۱۱۴
المقالة الثالثة.....	۱۱۵
سخن آن عزیز که زمین و آسمان از کشیدن بار امانت عاجز شد و تو آمدی تا آن را حمل کنی.....	۱۱۶
حکایت حلاج که او را در خواب دیدند با سر بریده و جامی بر کف و سخن حلاج که او جام به سربریدگان می‌دهد.....	۱۱۶
حکایت آن پادشاه که راه‌نشینی را گفت: خواهی که من باشی؟ و پاسخ راه‌نشین.....	۱۱۷
حکایت پرسیدن مردی از علی ع که آیا در بهشت شب و روز هست و پاسخ علی ع او را.....	۱۱۸

- ۱۱۹..... حکایت سخن آن بزرگ که گفت بهشت هم اکنون آفریده است
- ۱۲۱..... حکایت آن مردِ خام که از بایزید پرسید: از بهر چه این عالم چنین است؟
- ۱۲۱..... حکایت آن مفلوج و کور که با هم به دزدی رفتند
- ۱۲۲..... حکایت یوسف و زنان مصر
- ۱۲۳..... حکایت آن پیر اصحاب که چون مُرد مریدی او را به خواب دید از سؤال نکیرین پرسید
- ۱۲۴..... **المقالة الرابعة**
- ۱۲۴..... حکایت پادشاهی که سرای خویش به غارت داد و سپاه به غارت کردن شتافتند مگر یک غلام
- حکایت آن اسیر که در روز قیامت به دوزخ می‌برندش و او انگشت در دیده می‌زند که بی دیدار
- ۱۲۵..... معبود چشم را چه سود
- ۱۲۵..... حکایت شبلی که کله‌سری در بیابان دید و گفت: این از آن مردی است که دنیا و آخرت را زیان کرده
- ۱۲۶..... حکایت شکایت کردن پشه از باد نزد سلیمان
- ۱۲۷..... حکایت سخن آن جوانمرد که گفت: صبحدم در طاعت آویز
- ۱۲۸..... حکایت آن کناس که بر دکان عطّارش گذر افتاد و بی هوش شد
- حکایت آن عزیز که تا شصت سالگی آرزوی بریانی داشت و بوی بریانی او را به سوی زندان کشید
- ۱۳۰..... که مردی را داغ بر ران می‌نهادند
- ۱۳۱..... حکایت آن پیر دانا که خرنده‌ای را پرسید کار تو چیست؟
- ۱۳۲..... حکایت آن کر که بر راه کاروان خفته بود به امید آنکه کاروان فرا رسد
- ۱۳۲..... حکایت بوالفش چغانی که در شامگاه بدو گفتند چرا خر نمی‌رانی؟
- ۱۳۳..... **المقالة الخامسة**
- ۱۳۴..... حکایت آن سیاه که صورت خود را در آب دید و پنداشت که آن مردم آب است و بدو دشنام داد
- ۱۳۶..... حکایت آن کس که از مجنون داننده پرسید این عالم چیست و او گفت: کف صابون
- ۱۳۷..... **المقالة السادسة**
- ۱۳۸..... حکایت آن مرد که پیشه‌اش آواز دادن خران گم شده بود
- ۱۴۰..... حکایت آن دیوانه که به گورستان نگریست و گفت مُردارهایی هستند که در نمکسار افتاده‌اند
- ۱۴۱..... حکایت آن عالم که در مسجد خفته بود و ابلیس از بیم او نمی‌توانست جاهلی را راه زند
- ۱۴۲..... حکایت آن مرد جوینده که برگرد گور مردان می‌گشت
- ۱۴۳..... حکایت آن پیر که سرّ الاهی بدو رسید که اگر مردی از آن ما خواهی او را در خرابات بجوی
- ۱۴۳..... **المقالة السابعة**
- ۱۴۵..... حکایت آن رند که سبویی از خمّار می‌ستاند و می‌گفت گرو برگیر
- ۱۴۵..... حکایت آن ترک اعجمی که او را تلقین می‌دادند و سخن دیوانه در حق او

- ۱۴۶..... حکایت آن روستایی که شنیده بود عنبر فضله گاو ان دریاست
- ۱۴۷..... حکایت آن مرد که چهل حج پیاده را به نانی معاوضه کرد و آن را به سگی داد
- حکایت آن مرد که بر خم نشسته بود و منتظر بود که از برای او جامه اطلس با اسب و ساخت
 ۱۴۷..... فراهم آید
- المقالة الثامنة..... ۱۴۹**
- ۱۵۰..... حکایت حکیم هند در سرزمین چین و آن طوطی که خود را به مردن زد و رهایی یافت
- ۱۵۲..... حکایت سخن بایزید که چون به عرش رسیدم بایزید پیشم آمد
- ۱۵۳..... حکایت بوسعید که گفت سی سال نشان بی می جستم و اکنون خود گم شده ام
- ۱۵۴..... حکایت سخن آن بزرگ که گفت: شناخت همه چیز و همه کس تو را دهند الا شناخت تویی تو
- ۱۵۵..... حکایت طوطی که در آینه اش تعلیم سخن گفتن دهند
- ۱۵۶..... حکایت آن ابله که روز با چراغ جستجوی خورشید می کرد
- ۱۵۷..... حکایت شیخ مهنه که گفت: یک تن بین جهان را
- ۱۵۷..... حکایت چشممارو، یعنی آن سفال که او را بیاریند و از بام فرو اندازند
- ۱۵۸..... حکایت آن شاگرد احوال که یک قرابه را دو قرابه دید و یکی را بشکست و دیگری را نیافت
- ۱۵۸..... حکایت بایزید که گفت: آسمان و عرش و فرش همه منم
- ۱۵۹..... حکایت سخن رب العزه به داود که گنجی بودم نهانی خواستم مرا بشناسند
- ۱۶۰..... حکایت باز سفید شاه در خانه پیرزن که بالش را بُرید و چنگلش را چید
- المقالة التاسعة..... ۱۶۰**
- ۱۶۱..... حکایت آن دیوانه که در کوی ایستاده بود و خلق از دو سوی می رفتند گفت باید از یک سوی رفت
- ۱۶۱..... حکایت آن دیوانه که نزد محمود رفت و گفت بر ایازت عاشقم
- ۱۶۲..... تمثیل پیر هندو که مردی را گفت: نترسی کز دو خر مانی پیاده؟
- ۱۶۳..... حکایت آن غلام که با طبقی سرپوشیده می رفت و یکی پرسید در طبق چیست؟
- ۱۶۳..... حکایت آن حکیم که یکی او را زر در بدل زد
- ۱۶۴..... حکایت آن درویش که در دریای پُر دُرِ الاهی می نگریست
- حکایت آن غولِ روستایی که منار مسجد را دید و بدو گفتند: این درختی است به هر سال طنگی
 ۱۶۸..... بار آورد
- ۱۶۹..... حکایت آن پیر پُراسرار که گفت اگر عرش اعلا شوی به هیچت برنگیرند
- ۱۶۹..... حکایت آن دیوانه و امامی که بر منبر سخن می گفت
- ۱۷۰..... حکایت آن پیر که شبی زاری کرد تا خدای پرده از برابر او برگردد
- ۱۷۱..... حکایت سخن بلحسن خرقانی که فقیر آن است که در فقر خود سیئه دل باشد

- ۱۷۳..... حکایت آن مرد مهجور که نزد پیرزنی به پرسش رفت و پیرزن گفت: سرِ ریسمان گم کرده‌ام
- ۱۷۳..... حکایت آن عزیز که گفت هر روز از عرش ندا آید که از خدا چه خبر؟
- ۱۷۴..... **المقالة العاشرة**
- ۱۷۵..... حکایت آن پیر که خراسی دید گردان و گفت: چندین رفته‌ام و برگام نخستینم
- ۱۷۶..... حکایت رسول ص که در سرای پیرزنان می‌زد و می‌گفت: مرا در دعا یاد آرید
- ۱۷۷..... **المقالة الحادی عشر**
- ۱۷۹..... حکایت آن مجنون که گفت خلق عالم کالوی قرابه‌اند
- ۱۸۰..... حکایت آن درویش حال که آرزوی گوشت می‌بودش و قصاب جگر بدو داد
- ۱۸۱..... حکایت آن بیدل که کودکش سنگ می‌زدند و درین میان تگرگ نیز باریدن گرفت
- حکایت آن دیوانه که بدو گفتند هر که به کعبه درآید ایمن است و هنوز وارد نشده بود که دستارش را
ریودند..... ۱۸۳
- حکایت آن عزیز که گفت من عمری در قعد و وجد بودم..... ۱۸۳
- ۱۸۳..... **المقالة الثانية عشر**
- ۱۸۴..... حکایت آن تنگ‌دست که همه عمر کونه هیزم می‌شکست و غزالی به عیادت او رفت
- ۱۸۸..... حکایت آن دیوانه که سر خری بر پالیز دید و سخن او.....
- حکایت آن روستایی در شهر که از چنگ زدن مطرب خوشش آمد و لالکای خویش را در مطرب
افکند..... ۱۸۸
- حکایت آن عزیز که بر لب دریا ایستاد و گفت از آرام تو می‌ترسم..... ۱۹۰
- ۱۹۱..... **المقالة الثالثة عشر**
- ۱۹۱..... حکایت استاد مهینه که خری می‌برد بارش آبگینه.....
- ۱۹۳..... حکایت آن دیوانه که گفت خدا را کاسه‌گری دیدم که می‌سازد و می‌شکند.....
- ۱۹۳..... حکایت آن پادشاه که از دیوانه‌ای پرسید با این کله که در پیش نهاده‌ای چه می‌کنی؟.....
- حکایت آن مرد که وصیت کرد مال بسیاری پس از مرگش به درویشان دهند و سخن رسول ص
درباره او..... ۱۹۵
- ۱۹۵..... **المقالة الرابعة عشر**
- ۱۹۶..... حکایت آن کس که هر کجا ژنده‌ای دیدی گرد کردی و سرانجام خانه او که پر از ژنده بود آتش گرفت
- ۱۹۷..... حکایت آن پیر مقرب که از درد دندان شکایت کرد و ندایی شنید که خاموش باش!.....
- ۱۹۸..... حکایت آن مجنون که گفت: کار دنیا و این خلق چون دوغی است که مگسان بر آن گرد آمده‌اند.....
- حکایت آن جهود که در خراباتی هرچه داشت تا یک چشم خود را باخت و از دین خود برنگشت..... ۲۰۰

۲۰۱	المقالة الخامسة عشر
۲۰۲	حکایت آن جوان که پیری خمیده را گفت این کمان به چند می‌فروشی؟
۲۰۴	المقالة السادسة عشر
۲۰۵	حکایت آن درویش که ازو پرسیدند این کلاه که داری به چند می‌فروشی و پاسخ او
۲۰۵	حکایت سگ که ازو پرسیدند: زر دوست داری؟
۲۰۶	حکایت آن دیوانه که از شاه پرسید تو زر دوست داری یا گُنه را؟
۲۰۷	حکایت آن شوریده ایام که گفت: دشنام دوست دارم
۲۰۷	حکایت آن پادشاه که دیوانه‌ای را گفت از من چیزی بخواه و دیوانه راندنِ مگسها را ازو درخواست
۲۰۸	حکایت آن دیوانه که از سرما شبی را در تنور گذراند و به پادشاه گفت: بر ما نیز گذشت
۲۰۹	حکایت آن مور که از حرص خویش گاه گندم و گاه جو و آرزُن به روزن خویش می‌کشید
۲۰۹	حکایت آن موش که بیضه مرغی را می‌خواست به لانه خود برد و گریه او را درید
۲۱۱	حکایت آن روباه که در چاه افتاده بود و گرگی او را دید و دعوتِ روباه‌گرگ را به درون چاه
۲۱۲	حکایت آن کِرُم که در درون سنگی و در دلِ چاهی برگِ سبزی در دهان داشت
۲۱۳	حکایت آن زنِ پارسا که شوهرش به سفر رفت و کسی ازو پرسید روزی تو چون می‌رسی؟
۲۱۳	حکایت آن مرد که از مالِ جهان مساوی داشت و آن را خواست به درویشی دهد و پاسخ درویش
۲۱۴	حکایت آن بخیل که بیمار شد و عطار برای علاج او خواست از شیشه گلابش دارویی بسازد و منع آن بخیل
۲۱۵	المقالة السابعة عشر
۲۱۷	حکایت آن پیر کامل که همه شب خواب نداشت و کسی ازو پرسید چرا چنینی و پاسخ او
۲۱۸	حکایت آن گُلخَن‌تاب که عاشق پادشاهی بود و سخن وزیر به پادشاه
۲۲۱	حکایت آن موش که در بیابان مهارِ شتری را گرفت و به درِ سوراخِ خویش آورد
۲۲۲	المقالة الثامنة عشر
۲۲۶	حکایت آن مرد که از «حقیقت» پرسید و پاسخ شنید: ده جُزء است: یکی کم گفتن و نه خاموشی
۲۲۷	خاتمة الكتاب
۲۲۸	حکایت آن دیوانه که از بقال پرسید: شکر و بادام داری؟ پس چرا نمی‌خوری؟
۲۲۹	حکایت فردوسی طوسی و نماز نگزاردنِ شیخی بر جنازه او و خواب دیدن شیخ فردوسی را در بهشت
۲۳۰	حکایت آن پیر که ازو پرسیدند زادِ راه تو چیست و او گفت: دلی پُر و دستی تهی
۲۳۱	حکایت آن پیر که گفت صد سال دری را می‌کوفتم اکنون ندانم به سعادت گشوده می‌شود یا به شقاوت؟

۲۳۲ حکایت آن درویشِ حال که از حق سه چیز خواست
۲۳۲ حکایت عَبَّاسُ طوسی در حالتِ نزعِ عبادی و خاموش یافتن او را
۲۳۳ حکایت عَطَّار و پدرش در حالتِ نزعِ پدر
۲۳۵ ملحقات
۲۴۷ تعلیقات
۴۹۱ فهرست اعلام متن
۴۹۳ راهنمای تعلیقات
۵۲۹ کشف الأبیات
۵۷۹ مشخصات مراجع

مقدمه

پیام روحانی عطار در اسرارنامه

به سالها، پیش ازین، دوستی از من خواست که طرحی فشرده از اسرارنامه را برای او تحریر کنم که بر اساس آن مقاله‌ای بنویسد برای یک دایرة المعارف دین و اخلاق در جهان اسلام که ظاهراً هرگز آن دایرة المعارف سر نگرفت. او را به کتاب دریای جان پرفسور ریتر حواله کردم. گفت در آنجا چند سطریش نوشته است^۱. به کتاب استاد فروزانفر ارجاع دادم گفت: استاد به منطق الطیر و الاهی‌نامه و مصیبت‌نامه پرداخته و اسرارنامه را به مجلدی دیگر موکول کرده است، مجلدی که هرگز نوشته نشد. ناچار امر او را امتثال کردم. قصدم این بود که در چند صفحه، به گونه‌ای فشرده، اسرارنامه را توصیف و تحلیل کنم و چشم‌اندازهای گوناگون ذهن عطار و پیام روحانی و عرفانی او را در آن نشان دهم. وقتی کار به پایان رسید متوجه شدم که این طرح چند برابر حجمی است که آن دوست خواستار آن شده بود. امروز ازان یادداشتها بهره‌یاب شدم و آن طرح را با تغییراتی و اصلاحاتی در مقدمه اسرارنامه قرار می‌دهم، با سپاس از نیت پاک آن دوست و به امید این که خوانندگان کتاب را سودمند افتد و هم حاشیه‌ای و ذیلی و تکمله‌ای ناچیز باشد بر کوشش ارجمند و گرانقدر استاد فروزانفر در کتاب شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار که به تحلیل سه منظومه الاهی‌نامه و منطق الطیر و مصیبت‌نامه پرداخته^۲ و خوانندگان اسرارنامه را، عملاً، از نگاه نافذ و دانش بی‌کران خویش محروم کرده است. پلاس یا پاتابه‌ای است که

۱. دریای جان، ۴۰/۱ و ۳۰. *The Ocean of the Soul*, p. 30.

۲. شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، مقدمه، هفت.

بر اطلس زربفت و گلگون او دوخته می‌شود. هرچه باشد از هیچ بهتر است. اسلوب استاد در آن کتاب و در تحلیل آن سه منظومه، گاه با جزئیات بیشتری همراه است، اما در طرح عمومی از روشی که درین یادداشت پیش گرفته‌ام به دور نیست.

الهیات عرفانی عطار

در بخش توحید آغاز کتاب، که یکصد و پنجاه و پنج بیت است، عطار بحثی در حوزه الاهیات عرفانی طرح کرده است که اگر با نوع مشابه آن در منظومه‌های عرفانی قبل از عطار، از قبیل حدیقه سنائی، مقایسه شود، تمایزی آشکار میان چشم‌انداز الیهاتی او و اسلافش قابل مشاهده است. درست است که هر مسلمانی در کلیات مسائل مرتبط با توحید متأثر است از وحی الاهی (قرآن کریم) و سخنان حضرت رسول ص اما در جزئیات نگاه به مسأله توحید و نوع تمثیل‌ها و شیوه بیان دقایق توحید، هر عارفی یا هر شاعر عارفی، بی‌گمان، اسلوب ویژه خود را دارد.

اگر حدیقه سنائی و خطبه توحیدی آغاز آن منظومه شگرف و گرانقدر و شیوای ادب عرفانی فارسی را^۳ با خطبه اسرارنامه مقایسه کنیم، بی‌گمان در گفتار کلی شباهتهای بسیاری دارند ولی از تأمل در اجزای بیان و اسلوب نگاه دو شاعر می‌توان چنین نتیجه گرفت که حکیم سنائی، در آن خطبه، بیشتر با زبان و نگاه یک متکلم دانشمند سخن می‌گوید که سر و کارش با مقولات منطقی از نوع کم و کیف و این و متی و به تعبیر خودش: «چند» و «چون» و «چرا» و «چی» و «کی» و «کو»^۴ است. و چنان است که گویی کتابی در علم کلام اشعری را پیش روی نهاده و از طریق مفاهیم و مصطلحات و شیوه استدلال آن وجود باری تعالی را اثبات می‌کند. حال آن که عطار، همان مفاهیم و همان عوالم را در شعر خویش عرضه می‌کند، بی‌آنکه مستغرق در اصطلاحات کلامی شود. هرگز قصد مقایسه این دو بزرگ را، در اینجا، ندارم ولی در یک کلام سادگی و لطافت گفتار عطار را رویاروی استواری زبان و استحکام منطقی سخن سنائی می‌بینم که هر کدام ارزش ویژه خود را دارد. شاید بتوان گفت که از منظر هنر شاعری، اسلوب عطار

۳. حدیقة الحقیقه، چاپ استاد مدرس رضوی، ۶۰-۶۲.

۴. حدیقة الحقیقه، چاپ دکتر مریم حسینی، ۴، ما در نقل عبارت سنائی از نسخه بدل پای صفحه کتاب که منکی به K (نسخه کابل) است استفاده کردیم که اشکال عروضی ندارد و از نظر اصطلاحی هم کامل‌تر می‌نماید.

دلپذیرتر می‌نماید، هرچند حکیم سنائی یکی از معماران بزرگ زبان شعر فارسی است و استواری و سختگی سخنش، به‌ویژه در عرصه شعر عرفانی، بلامنازع است و بی‌همتا. بر روی هم عطار با عواطف ما بیشتر سر و کار دارد تا با تعقل و ذهن منطقی ما و از سوی دیگر می‌کوشد که ما را از تأمل در نظام کاینات و اجزای جهان، از عالم ذره‌ها تا افلاک، به ذات باری و شناخت او نزدیک کند.

شاید این تفاوت نگاه برخاسته از مرحله جدیدی است که تجربه‌های عرفانی در عصر عطار بدان رسیده بوده است و حاصل فرورفتگی اوست در ژرفای سخن بزرگانی از نوع بایزیده^۵ و خرقانی^۶ و بوسعید^۷ که در تذکرة الاولیاء میراث‌دار معنویت ایشان است. به هر روی، سادگی بیان و ژرفای سخن عطار حاصل هر نکته تاریخی و فرهنگی و یا شخصی که باشد، قابل انکار نیست. اگر بخواهیم از شیوه آمار بهره‌مند شویم می‌توانیم بگوییم که در پنجاه بیت آغازی حدیقه و اسرارنامه، که سخن از توحید باری تعالی است، عطار درین پنجاه بیت اگرچه از تعبیراتی مانند «اول» و «آخر» و «ظاهر» و «باطن» و «ذات» و «صنع» و «طبع» و «طبایع» و «چار ارکان» و «اسم» و «معنی» بهره‌یاب بوده است، این تعبیرات بیشتر قرآنی است و در علم کلام اگر مورد استفاده قرار گیرد، نقش اصطلاحی آنها بسیار کم‌رنگ است. ولی حکیم سنائی در پنجاه بیت آغاز حدیقه از «وهم» و «حس» و «قیاس» و «مبدع» و «عقل کل» و «نفس کل» و «تشبیه» و «تعطیل» و «فعل» و «ذات» و «چه‌گونه» (= کیفیت) و «قدم» و «حدوث» (به صورت: حدث)، «هل» و «من» و «چند» و «چون» و «کجا» و «کی» و «کو» سخن گفته است. در همین پنجاه بیت غلظت بیان فنی و تتولوژیک سنائی، در قیاس عطار آشکار می‌شود. درست است که این دو بزرگ، در عرصه این معانی مشترکات بسیار دارند و گاه عیناً یک سخن را بیان می‌دارند؛ سنائی فرموده است:

ای شده از شناخت خود عاجز کی شناسی خدای را هرگز

۵. درباره بایزید و جهان روحانی او بنگرید به دفتر روشنائی، ترجمه محمدرضا شفیعی کلکنی، چاپ سوم، سخن، ۱۳۸۶.

۶. درباره ابوالحسن خرقانی و قلمرو تجارب عرفانی او بنگرید به نوشته بر دریا، به تصحیح و مقدمه محمدرضا شفیعی کلکنی، چاپ دوم، سخن، تهران ۱۳۸۵.

۷. درباره ابوسعید و آموزشهای عرفانی او بنگرید به چشیدن طعم وقت (مقامات ابوسعید)، به تصحیح و مقدمه محمدرضا شفیعی کلکنی، چاپ سوم، سخن، تهران، ۱۳۸۶.

چون تو در علم خود زبون باشی
و عطار فرموده است (ابیات ۱۷-۱۹):
عارفِ کردگار چون باشی^{۸۴}
چو بی‌آگاهم از جانم که چون است
خدا را گنه چون دانم که چون است
چنان جان را بداشت اندر نهفت او
که هرگز سرّ جان با کس نگفت او
تنت زنده به جان و جان نهانی
تو از جان زنده و جان را ندانی
که میراث این دو بزرگ و بیشتر اسلوب عطار وقتی به حضرت مولانا می‌رسد، تبدیل به
این گونه سخنان می‌شود:
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست^۹

ازلیتِ نورِ محمدی

دومین بخش خطبه کتاب، نعتِ رسول ص و صحابه اوست که با بخش نعتِ رسول ص با
معراج، که تکمله نعتِ رسول ص است ۱۵۶ بیت است. درین ابیات عطار تصویری از
جایگاه حضرت رسول در نظام کاینات می‌دهد که حاصلِ تَبْلُورِ نگاهِ چندین نسل از
عارفان ایران و اسلام باید شمرده شود. ما می‌دانیم که در زبانِ قرآن و در خطابِ حضرتِ
حق، تا آنجا که ظاهر آیات می‌تواند فهمیده شود، پیامبر چون دیگر انبیای اولوالعزم
است، با آیاتی از نوع و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ (۳: ۱۴۴) و إِنَّكَ مَيِّتٌ وِإِنَّهُمْ
مَيِّتُونَ (۳۹: ۳۰) و مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ و لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ و خَاتَمَ النَّبِيِّينَ (۳۳: ۴۰) که
ظاهراً در عصرِ نبوی نیز، عامه صحابه، چنین تصویری از رسول داشته‌اند. بالاترین حدّ
ستایش حق، از حضرت رسول در ظاهر آیات قرآنی سوگند به جان اوست که لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ
لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲: ۱۵) و او را در صورت چراغی روشنایی بخش تصویر کردن: يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا و مُبَشِّرًا و نَذِيرًا و دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ و سَرَاجًا مُنِيرًا (۳۳: ۴۶-۴۷).

مسأله را باید بدین گونه طرح کرد که فهم اعمّ اغلبِ قدمای صحابه و تابعین از مقام
رسول ص در حدّ همین معانی بوده است و در آثار مرتبط با سیره رسول ص، در روایات
کهن، بیش ازین فهمی نشان داده نشده است. به تدریج که تأمل در ذاتِ پیامبر و جایگاه او
در جهانِ معنویّت و روحانیت از طریق نگاه‌های شیعی و عارفانه گسترش یافته است،

۸. حدیقه، چاپ دکتر مریم حسینی، ۲.

۹. مثنوی، ۳/۱.

منزلت رسول نزد پروردگار و جایگاه او در نظام خلقت آشکارتر و آشکارتر شده است تا آنجا که روایاتی از زبان حق، و به عنوان حدیث، به تواتر نقل شده است که «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ»^{۱۰}، اگرچه این گونه روایات را در صحاح سته، که بیشترین اعتبار را نزد اهل سنت دارد، شاید نتوانیم بیابیم.

مهم‌ترین مسأله‌ای که در نعت رسول ص، از زبان عطار می‌شنویم مسأله ازلیت نور محمدی است که از قرن سوم، ظاهراً، روی در روشن شدن و آشکار شدن می‌گذارد و در ارائه چنین تصویری از ذات مقدس رسول ص گرایشهای گنوستیک اسلامی (شیعیان امامی و شیعیان اسماعیلی و صوفیه و قبل از همه و بیش از همه شاید طرفداران مذهب محمد بن کرام^{۱۱}) در آن سهم دارند.^{۱۲} سلسله روایاتی که درین باره از زبان رسول نقل شده است، تا آنجا که می‌دانم، هنوز از منظر خاستگاه جغرافیایی راویان مورد تحلیل و بررسی قرار نگرفته است. بی‌آنکه درین باره آماری گرفته باشم و پژوهشی ویژه داشته باشم، از روی حافظه می‌توانم بگویم که اعمّ اغلب این راویان از پهنه ایران بزرگ برخاسته‌اند و قلمروهایی که متأثر از فرهنگ کهن ایرانی قبل از اسلام بوده است و گرنه در شبه جزیره عربستان، کمتر می‌توان ازین گونه راویان پیدا کرد.

مسأله ازلیت نور محمدی ص، و فهم آن در تاریخ در طول قرون و اعصار ظاهراً به تدریج آشکار شده است و هرچه بر عمر گرایشهای گنوستیک و عرفانی افزوده شده، این فهم و تصور روشن‌تر و آشکارتر گردیده است. اگر صبغه اغراق‌آمیزی درین رشته روایات دیده شود، تأثیر نظریه «فرّه ایزدی»^{۱۳} و نگاه ایرانیان مزدایی را نسبت به این

۱۰. درباره این حدیث بنگرید به کشف الخفا، ۱۶۴/۲؛ تعلیقات مختارنامه، ۳۹۵؛ تعلیقات الاهی‌نامه، بیت ۴۵۲.
 ۱۱. درباره مذهب کرامیه بنگرید به مقاله ما با عنوان «چهره دیگر محمد بن کرام» در ارجنامه ایرج (جشن‌نامه استاد ایرج افشار)، صص ۶۱-۱۱۳.

۱۲. درباره تأثیر مذهب کرامیه در گسترش نظریه ازلیت نور محمدی بنگرید به الفصول، عبدالوهاب بن محمد، نسخه آستانقدس، ورق ۸۴، ذیل آیه یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً (۳۳: ۴۶) و در «فصل بساط» که روایاتی از وهب بن منبه درین باره نقل می‌کند و این وهب بن منبه، به تصریح حاکم نیشابوری، خراسانی است و از اهل هرات. بنگرید به تاریخ نیشابور، شماره ۱۱۳.

۱۳. فرّه ایزدی، آفریده اهورامزدا است که لطف ایزدی را شخصیت می‌بخشد. فرّه پیامبری فرّه‌ای است که در وجود زردشت به جلوه در می‌آید. فرّه پیامبری او، از روشنیهای بی‌پایان، از جایگاه اهورامزدا به خورشید می‌آید، از خورشید به ماه، از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی می‌رسد که در خانه «زوئیش» و «فراهیم

مقوله نباید از یاد بُرد. بعضی از خاورشناسان درین باره اغراق کرده‌اند^{۱۴}. بگذریم. سخن بر سرِ تصویری بود که عطار، در خطبه اسرارنامه، و دیگر مثنویهایش، از جایگاه حضرت رسول ص در نظام خلقت می‌دهد و بی‌گمان حاملِ تَبَلُورِ فهم‌های گوناگونِ فِرَق و مذاهبی است که صبغه گنوستیک داشته‌اند.

بی‌هیچ تردیدی آشکار شدگی این چنین فهم و تصویری از ذات مقدس رسول ص امری تدریجی الحُصول بوده است که با تکامل گام به گام این نَحله‌ها و مکاتب، ارتباطِ قطعی تاریخی دارد.

با اینکه تصویر جایگاه رسول ص در نظام کاینات، بر روی هم، در حدیقه و اسرارنامه، مشترک است ولی فاصله یک قرن، که میان روزگار سنائی و عطار را تشکیل می‌دهد، در آن تفاوت‌هایی ایجاد کرده است که در نخستین نگاه آن را می‌توان دریافت. درین مسأله شاید علاوه بر گذشت زمان، بعضی گرایش‌های شیعی عطار، که در جای دیگر از آن سخن گفته شده است و نیازی به تکرار ندارد، بی‌تأثیری نبوده است.^{۱۵} وقتی عطار می‌گوید:

در آدم بود نوری از وجودش	وگر نه کی ملک کردی سجودش ^{۱۶}
چو نورش را ودیعت داشت عالم	بیامد تا به عبدالله ز آدم
گذر کرد او ز چندینی پیمبر	ز جمله، چون گهر، افتاد بر سر

این نگاه که یادآور مآثورات شیعی مشهوری از نوع «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نَوْرًا فِی

→ «رُوان»، که مادر و پدر دُغدو، مادر زردشت هستند، روشن است. فرّه پیامبری زردشت با «دغدو» همراه است و پس از زادن زردشت همراه او خواهد بود. پس از مرگ زردشت، نطفه‌های او - که در دریای کیانسه نگهداری می‌شوند تا مادران سه موعود آینده زردشت را باردار کنند و اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانت را به دنیا بیاورند - به فرّه تشبیه شده‌اند ... هاله‌ای از نور، که در تصویرها، ایزدان و برخی از فرمان‌روایان بر دور سر دارند نمادی از فرّه است و اساس هاله نور بر دور سر مقدّسان، در بیشتر ادیان، ناشی از این مقوله است. (زبان، فرهنگ و اسطوره، ژاله آموزگار، صص ۳۵۲-۳۵۵؛ نیز تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، احمد تفضلی، ۵۷-۵۹.

۱۴. بنگرید به تعلیقات نگارنده بر تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا، نیکلسون، ترجمه نگارنده، سخن، تهران، چاپ سوم، صص ۱۸۰-۱۹۱، که در آنجا به آراء Hans Heinrich Schaefer استناد شده است. نیز مراجعه شود به الإنسان الكامل فی الإسلام، دراسات ألف بینها و ترجمتها، عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۹۵۰، ص ۶؛ و التراث اليونانی فی الحضارة الإسلامیه، هم از بدوی، صص ۲۱۸ به بعد.

۱۵. مقدمه ما بر منطق الطیر، صص ۵۷-۶۳.

۱۶. حافظ به همین بیت نظر داشته است، آنجا که گفته است (دیوان، چاپ سایه، ۵۴۴):

مَلَكٌ در سجده آدم، زمین بوس تو نیت کرد / که در حَسَن تو چیزی یافت بیش از طور انسانی

الأصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ^{۱۷} است در بیان سنائی و دیگر شاعرانی که به مدح رسول پرداخته‌اند دیده نمی‌شود و با آنچه اهل سنت درباره پدر ابراهیم^ع می‌گویند، بر روی هم، در تعارض است، گیرم در آثار عطار، در مواردی هم، خلاف آن دیده شده باشد.

در دنباله نعت رسول، عطار، فصلی پرداخته است درباره معراج که در منظومه‌های ادب فارسی، بی سابقه‌ای نیست. حکیم سنائی در حدیقه و حکیم نظامی گنجوی در یک‌یک منظومه‌های ارجمند خمسه‌اش، بر عطار تقدّم دارند. با اینهمه اگر مقایسه‌ای میان تصویرهای معراج در حدیقه و آثار نظامی از یک سوی، و نگاه عطار به معراج از سوی دیگر، بشود صبغه گنوستیک نگاه عطار چشم‌گیرتر می‌نماید و این نیز حاصل همان مسأله تحولات تاریخی از یک سوی و تمایلات نزدیک به شیعی عطار از سوی دیگر است. بگذریم از تمایز سبک حکیم نظامی و گرایشهای تصویری و بیان استعاری او که خود به خود می‌تواند نگاهها را متمایز کند.

نعت صحابه و نکوهش تعصب

در بخش نعت صحابه، عطار در هر چهار منظومه خویش یک‌سان عمل کرده است. شماره ابیاتی که برای هر یک از خلفای راشدین، در هر منظومه‌ای، سروده است یک‌سان است یعنی برای آن سه تن دیگر نیز همان شمار را رعایت کرده است و ازین چشم‌انداز اعتدالی را مورد نظر داشته است. البته در تحولات ایدئولوژیک نسخه‌های آثار او این اعتدال دستخوش تغییراتی شده است که ما جای دیگر درباره آن بحث کرده‌ایم^{۱۸}. در نسخه‌های کهن که مورد استناد ما بوده است، این نظام عددی در اسرارنامه نیز چون آن سه منظومه دیگر محفوظ است. آنچه درباره این چهار یار رسول گفته است غالباً دارای زمینه‌ای تاریخی است و مستند است به آنچه در کتب فضایل صحابه نقل شده است^{۱۹} یا در صحاح سته و کتب معتبر دیگر در باب فضایل نقل آمده است^{۲۰}، گیرم

۱۷. بنگرید به شرح الزبارة، از شیخ احمد احسائی، چاپ سنگی، خط محمدعلی تبریزی، ۲۲۷.

۱۸. بنگرید به مقاله «نقش ایدئولوژیک نسخه‌بدها» از نگارنده در مجله نامه بهارستان، سال پنجم، شماره اول-دوم، بهار-زمستان ۱۳۸۳، صص ۹۳-۱۰۷.

۱۹. از قبیل فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، بیروت؛ و محض الصواب، یوسف بن حسن دمشقی، در فضایل عمر

این احادیث مورد جرح و تعدیل ناقدان حدیث هم بوده باشد.^{۲۱} در خاتمه نعت صحابه نقدی دارد بر تعصّب‌های رایج عصر خویش که از نظر تاریخی و با مدارک قدیمی‌تر، شواهدش را می‌توان در روزگاران قبل از عطار، در نیشابور قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم نیز یافت. درین ابیات نظر معتدل و بی‌تعصّب او را به خوبی می‌توان مشاهده کرد. هم ازان گونه در آغاز منطق الطیر^{۲۲} و مصیبت‌نامه^{۲۳} نیز رفتار کرده است. و در نسخه‌های موجودِ الهی‌نامه مورد حذف قرار گرفته است.^{۲۴}

در ستایش انسان

مقاله نخستین، خطاب به انسان و در ستایش مقام انسان سروده شده است و یکی از زیباترین سخنانی است که در تاریخ ادب عرفانی ما درین مقوله دیده شده است. شاید سخنان کوتاه و ابیات محدود ولی بلندی در ستایش انسان در ادب فارسی قبل از عطار بتوان یافت^{۲۵}، اما بدین لطافت و زیبایی و بدین ژرفی گویا قبل از عطار کسی مقام انسان را نستوده است و اگر نظیری برای این سخنان بیابیم هم در دیگر آثار عطار باید طلب کنیم. درین مقاله عطار نخست خطابی ستایش‌آمیز نسبت به مقام انسان دارد و سپس بدو یادآور می‌شود که نباید تصور کند که این مقام والای انسانی او حاصل حواس پنجگانه مادی اوست زیرا همین بینایی و همین شنوایی و همین بویایی را حیواناتی از جنس گنجشک و خرگوش و موش دارا هستند. بلکه این مقام والا حاصل آن جانبِ الهی

→ بن الخطاب، ریاض ۲۰۰۰/۱۴۲۰.

۲۰. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاءالدین علی برهان فوری، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۴، ۱۳/۳-۱۸۶ و ۵۲۵/۱۱-۶۲۸.

۲۱. برای نمونه کشف الخفاء، عجلونی، که بسیاری از احادیث مروی درباره بعضی خلفای راشدین را نقد کرده است. ۲۲. منطق الطیر، چاپ سخن، ابیات ۴۷۹-۵۲۵.

۲۳. مصیبت‌نامه، چاپ سخن، ابیات ۶۴۸-۶۶۶.

۲۴. از دلایل وجود تغییرات و مسلم بودن تصرفات در مقدمه الهی‌نامه و روایات چندگانه آن، یکی هم نبودن بخش مربوط به نقد تعصّب است بعد از نعت خلفای راشدین در آنجا.

۲۵. از قبیل آنچه حکیم ابوالقاسم فردوسی آورده است، مانند:

تسرا از دو گیتی برآورده‌اند به چندین میانجی بپورده‌اند

نخستین فطرت پسین شمار تویی خویشان را به بازی مدار

(شاهنامه، چاپ هرمس، ۳/۱).

وجود آدمی است که از تعالی روح او حاصل می‌شود. در اینجا است که عطار انسان را به سوی این تعالی و به این سفر معنوی و روحانی فرا می‌خواند با تمثیل‌هایی از جهان محسوس و مادی مثلاً این که برگ درخت توت چه گونه از مقام «برگ بودن» خود سفر می‌کند تا به مقام ابریشم و حریر شدن می‌رسد. در اینجا عطار وارد این بحث می‌شود که همه کاینات در سفر تکاملی‌اند: افلاک پیوسته در حرکت‌اند و اگر سفر تکاملی نمی‌بود ماه نو بدر نمی‌شد. در این دعوت به سفر، عطار مسأله جهان روح یا عالم معنی را مطرح می‌کند که در آنجا «زمان» مفهوم مادی خود را از دست می‌دهد و در «لا زمان»^{۲۶} همه تاریخ در یک نقطه و یک لحظه قرار می‌گیرند:

که اندر «لا زمان» صد سال و یک دم به پیشت هر دو یکسان‌اند، با هم
دمی آن جایگه صد سال باشد نه استقبال و ماضی، حال باشد
بار دیگر عطار در خطاب به انسان او را از این که در اسارت جهان مادی گرفتار است بر حذر می‌دارد و از او می‌خواهد که تعلقات مادی وجود خود را رها کند و از خود بگذرد و به حق چشم خویش را باز کند؛ همچون کبوتری که «هادی» شده است^{۲۷}، از هر جا هست به آشیان قدسی خود باز گردد. در اینجا از مراحل عبور از حجابهای مادی وجود سخن می‌گوید تا آنجا که هر ذره‌ای برای سالک آفتابی می‌شود و همه تواناییها، نتیجه آن جذبۀ حق است که سالک را ازین مراحل عبور می‌دهد.

عقل و عشق

مقاله دوم تکمیل مقاله نخستین است که ستایش انسان بود. این مقاله در حقیقت ستایش عشق است و پرداختن به یکی از شیواترین مسائل بنیادی شعر عارفانه فارسی که تقریباً ستون فقرات پیکره کلان این نوع از ادب را می‌سازد؛ تقابل یا رویارویی عقل و عشق. در اینجا عطار اگر نه برای نخستین بار، اما به شیواترین اسلوبی برای اولین بار این مسأله

۲۶. «لا زمان» مفهومی است از نوع «لا مکان». برای توضیح فشرده‌ای درباره آن بنگرید به مقدمه زبور پارسی، صص ۳۰-۳۱؛ و مقدمه منطق الطیر، ۲۹. و مقایسه شود با مقاله «الزمان الشعری... من الأنطولوجی الی الإیدئولوجی»، نوشته علی مبروک، در مجله الف، شماره ۹ (۱۹۸۹)، صص ۱۵۷-۱۷۰، که نشان می‌دهد در نگاه اشعری چون همه چیز به خدا باز می‌گردد، مفهوم هستی‌شناسانه زمان، غایب است.

۲۷. هادی شدن کبوتر به معنی این است که با یک محل یا یک بام و آشیانه انس بگیرد و به هرکجا که رفت باز به همان بام و آشیانه بازگردد.

رویاری عقل و عشق را مطرح می‌کند و ضمن ستایش از خرد جایگاه او را فروتر از عشق تصویر می‌کند.

پیش از اینها در جای دیگری به تفصیل تمام بحث کرده‌ام که مهم‌ترین مسأله تاریخ اجتماعی و فرهنگی ما «نقابی» است که تجربه دینی بر چهره خویش زده است و آن «نقاب عشق» است. با این نقاب توانسته است «خرد» و معرفت عقلانی را از پهنه زندگی اجتماعی ما بیرون براند.^{۲۸}

من در این لحظه قصد همراهی مطلق با طرفداران عشق در مقابل عقل را ندارم. در بحث پیش گفته حدود و ثغور این مسأله را روشن کرده‌ام. آنچه در اینجا به ضرورت گفتار عطار یادآوری آن را ضرور می‌دانم این است که یادآور شوم که در حوزه‌ی الاهیات، عقل هیچ کاره است. اما بیرون از حوزه‌ی الاهیات، یعنی در قلمرو زندگی اجتماعی و مادی انسان عقل همه کاره است. تا مرزهای این دو نیرو و قلمروهای فرمان‌روایی هرکدام را نتوانیم مشخص کنیم، همواره زندگی مادی و عقلانی ما تباہ خواهد بود؛ آن گونه که در این هزار سال اخیر از عصر رازی و بیرونی و ابن سینا به این سوی، جهان ایرانی محروم از خردگرایی بوده است. و هرگاه خرد ایرانی خواسته در امری اجتماعی یا سیاسی یا مادی وارد میدان شود، صاحب آن «نقاب» با یک حمله او را از میدان به در کرده است. عطار در این مقاله که ویژه ستایش عشق است از تقابل خرد و عشق سخن می‌گوید و بسیار طبیعی است اگر او پیروزی را از ان عشق بداند:

خرد نقد سرای کاینات است ولیکن عشق اکسیر حیات است

که حافظ نیز همین را از عطار گرفته و فرموده است:

خرد هرچند نقد کاینات است چه سنجد پیش عشق کیمیاکار^{۲۹}

عطار خرد را دستمایه زاهدان می‌بیند و لیکن عشق را شنگی لآبالی که از چشم‌انداز سود و زیان به جهان نمی‌نگرد.

۲۸. بنگرید به مقاله «عقل ورزیدم و عشقم به ملامت برخاست» به قلم نگارنده که نخستین بار در مجله هستی، شماره ۱، سال ۲، بهار ۱۳۸۰، صص ۲۴-۳۵ چاپ شده است.

۲۹. دیوان حافظ، چاپ سایه، ۳۱۸.